شرح فقره‌ی «وممتنع عن الادراك بما ابتدع من تصريف الذوات»

- تجزیه و ترکیب عبارت
- «ممتنع» از ریشه «مَنُعَ» به‌معنای منعت طبع، معنای غیر مطاوعی باب افتعال
- «ادراک» به‌معنای نیل و رسیدن
- «ابتدع» به‌معنای آفرینش بدون الگو
- «تصریف» به‌معنای تغییر از حالی به حالی
- «ذات» به‌معنای صاحب و ماهیت

تجزیه و ترکیب عبارت

در اولین مباحثهای که چندین سال پیش بود، عرض کردم که گویا به حد دستور غیر قابل امتناع فرموده بودند و الا طلبهای مثل من چطور میتواند توحید صدوق را مباحثه کند. ولی خُب، همین اندازهای که فرمودند و بعد شروع شد و چندین سال همینطور بود. مان آنها هم فرجهای شده است. الآن هم که باز عبارتی را میخوانم، بینی و بین اللّه بار این است که مطرح شود و از غربت خارج شود. گاهی است که سالها میگذرد و میبینیم حرفها بوده است و ما دنبال آن نرفتیم. لذا این مباحثه برای این است که در دستها بیاید و مثل من طلبه بهانهای هستم که اینها مطرح شود. از این باب است. نه از این باب که من اهل فهم آن باشم یا نه. بهانه بودن مطرح شدن خیلی کم است. میشود کسی بهانه شود برای مطرح شدن اینها. لذا من عبارت را میخوانم و فهم و تأمل در آن و بالا بردن معارف خودتان نسبت به این عبارات، برعهدهی خودتان و ذهن شریف خودتان؛ به استعانت از خداوند و اولیای او.

به این عبارت رسیدیم:

> «وممتنع عن الادراك بما ابتدع من تصريف الذوات وخارج بالكبرياء والعظمة من جميع تصرف الحالات ، محرم على بوارع ثاقبات الفطن تحديده وعلى عوامق ناقبات الفكر تكييفه»[1].

«و ممتنع عن الادراك»؛ خداوند متعال امتناع دارد از اینکه بتوانیم او را درک کنیم، «بما ابتدع»؛ «ابتدع» یعنی آفرید، **«من تصريف الذوات»؛** ذوات را به تغییر و تغیر او میدارد. این معنای اجمالی جمله است. ولی جملهای است که این چیزهایی که در آن به کار رفته است؛ هم روی مفردات آن و هم روی مجموع آن، اگر تأمل شود خوب است.

ابتدا عبارت را یک تحلیل صرفی و نحوی کنیم. خود عبارت از حیث تجزیه و ترکیب صرفی و نحوی روشن شود و بعد ببینیم حال در مجموع از حیث مطلب چه میشود. مطالبی که مرحوم مجلسی و دیگران فرمودهاند را عرض میکنم.

کلمهی «ممتنع»، خبر است یا مبتدا است؟ چطور است که «ال» ندارد؟ اگر مبتدا بود «الممتنع» میشود که «عن الادراک» خبر آن میشد. «ممتنع عن الادراک» چطور مبتدایی است؟ «عن الادراک» خبر آن است؟ اینها مهم نیست. اندازهای که به ذهن من میآید در اینجا خبر نیست، دنبالهی صلهی «الذی» است.

در آنجا اینطور آمده بود: «الحمدللّه الذي لا من شيء كان و لا من شيء كوّن ما قد كان، مستشهد بحدوث الأشياء على أزليته»؛ «مستشهد» میتوانست خبر باشد. چون مبتدا نداشتیم. «الحمدللّه الذی کذا و کذا و مستشهد». این بهعنوان یکی از محتملاتی است که به ذهن میآید. یعنی «الحمدللّه الذی هو مستشهد»، پس خبر هست، اما خبری است که در آن صلهی موصول قرار گرفته است. خبر «هو»ی صله است. [ممتنع] خبر مبتدایی نیست که در اینجا مقدر باشد.

دنبال‌ه‌ی صل‌ه است. وقتی آن را به‌عنوان صل‌ه نگاه کنیم، دیگر دنبال «ال» نمی‌گردید. این برای «ال».

---

[1]. شیخ صدوق، التّوحيد، ج ۱، ص ۷۰.

«ممتنع» از ریشه «مَنُعَ» به‌معنای ممانعت طبع، معنای غیر مطاوعی باب افتعال

خود کلمه‌ی «ممتنع»، واژه‌ی خیلی مهمی است. روی حساب برداشت غالب اذهان، «امتنع» را مطاوعه می‌گیرند. از «منع» است. «منعه فامتنع». شما زید را از یک کاری منع می‌کنید، می‌گویید: «منعته فامتنع»؛ من جلوی او را گرفتم و منع کردم، او هم قبول کرد. مطاوعه منع است. این معنایی است که غالباً همینطور به ذهن می‌آید. وقتی می‌گوییم: ممتنع، یعنی دلیل عقلی و تکوینی او را منع کرده و او هم پذیرفته است. ممتنع است، یعنی این ممنوعیت را پذیرفته است. ممتنع الوجود، یعنی ممنوعیت از موجود شدن را پذیرفته است. مطاوعه‌ی منع است. این معنا تلقی رایج است.

اما یک معنای دیگری هم دارد که در این خطبه به گمانم ارجح است. معنای مطاوعه مشکلی ندارد، منعه فامتنع؛ جلوی او را گرفت و او هم قبول کرد. یک کسی است که سرکشی می‌کند، می‌گویم: منعه فعصی. یعنی این منع را نپذیرفت. منعه من الوجود فعصی وُجُد. ممکن الوجود به این صورت است. چون اگر آن را از وجود منع کنید، قبول نمی‌کند و می‌گوید من می‌توانم موجود شوم. اما ممتنع الوجود به چه صورت است؟ منعناه من الوجود فامتنع. او هم قبول منع کرد. این مانعی ندارد. اما امتناع، معنای دیگری هم دارد که با اینجا مناسب‌تر است. آن معنا چیست؟ معنای فاعلی است.

مثل «اکتسب منعه». در «اکتسب» مطاوعه هست؟! «لَهَا مَا كَسَبَتْ وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ»[1]، در «اکتسب» مطاوعه هست یا نیست؟ نیست. آن هم افتعال است. اکتساب، به‌معنای دنبال کار رفتن است.

در اینجا اگر «اکتسب» به‌معنای «امتنع» باشد، خیلی معنای خوبی دارد. متخذ از «منَعَه» نیست، از «منُعَ» است. «مَنَعَ» یعنی جلوی آن را گرفت. اما «مَنُعَ» مانند ممانعت طبع به‌معنای رفعت است؛ عزت است، شرف است، قوت است، اشتداد است. «منُعَ» به‌معنای ممانعت است. لذا قله، منیع است. می‌گویند: قله‌ی منیع؛ یعنی بسیار رفیع و دست نیافتنی. «حصنٌ منیع»؛ حصن به‌معنای قلعه است. حصن منیع، یعنی مانع از این است که دیگران وارد آن شوند؟! خوب است؛ یعنی مانع است که دیگران به آن وارد شوند. یکی هم «حصن منیع» به‌معنای عزیز و محکم است. لازمه‌اش این است که دیگران در آن نیایند. خود منیع به‌معنای عزیز و مستحکم است. اگر از «منُعَ» بگیریم، «امتنع» خیلی قشنگ می‌شود. «الممتنع»، ممتنع به‌معنای مطاوعه‌ی ممنوعیت نیست، بلکه یعنی خودش سراغ عزت رفته است. می‌گویند: رفتم به او چیزی بدهم، اما امتناع کرد. این امتناع به‌معنای مطاوعه منع است؟! عرف این را به کار می‌برد. می‌گوید چیزی به او دادم، اما او امتناع کرد که بگیرد. «امتنع» یعنی خودش را به عزت زد. به ممانعت زد. گفت خیر، من نیازی ندارم. امتناع کرد. اینجا خودش را به ممانعت زدن است. به رفعت زدن است. به استحکام زدن است. نه اینکه امتناع به این معنا باشد که کسی او را منع کرد و او هم قبول منع کرد. می‌توان توجیه کرد که طبع و فطرتش منع کرد. ولی خود «منُعَ» را در لغت داریم و این مناسب است.

خُب، اگر به این صورت باشد، در خطبی که معصومین علیهم السلام کلمه‌ی «ممتنع» را برای خدای متعال به کار می‌برند، به این معنای دوم اظهر است. «الممتنع» یعنی الآبی، العزیز، الارفع، الرفیع، المنیع. خیلی با ممتنع به‌معنای امتناع منطقی فرق می‌کند. یعنی بگوییم ممنوع الوجود است و مطاوعه از «منَع» است. این کلمه ممتنع است.

---

[1]. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸۶.

«ادراک» به‌معنای نیل و رسیدن

«ممتنع عن الادراک»؛ ادراک چیست؟ ادراک نیل است و مدرَک، نائل است. البته «درَج» و «درَک» هم هست. قبلاً از آن‌ها بحث شد. فعلاً ادراک، به‌معنای نیل است، رسیدن به یک چیزی است. «تعقّبته فادرکته»؛ دنبالش کردم، «فادرکته». با سرعت به‌دنبال او رفتم و به او رسیدم. این رسیدن و نیل به یک چیزی، ادراک می‌شود.

«ابتدع» به‌معنای آفرینش بدون الگو

«ابتدع»؛ «بدع» به چه معنا است؟ «بدأ» به‌معنای شروع کار است. به‌معنای مطلق خلق است. اما «بدع» یک معنای بیشتری از «بدأ» دارد. «من شرّما برأ و بدأ». اما «بدع» یک جور خلقی است که قبلاً سابقه نداشته است. «بدیع السماوات»، «بِدع» یعنی چیز نو. می‌گویند: خیلی بدیع است، یعنی نو است؛ قبلاً مثال و الگویی نداشته است. «من خلق شیئا علی غیر المثال»؛ بدون الگو خلق کرد. اگر ابتدا به ساکن چیزی را بیافریند، بدیع می‌شود. «بِدع» یعنی نو. «ابتدعه» یعنی آفریده اما آفرینش نو. بدون اینکه از روی دست دیگری الگوبرداری کرده باشد.

«تصریف» به‌معنای تغییر از حالی به حالی

تصریف چیست؟؛ صرف از حالی به حالی رفتن است. «و صرّفه» یعنی چیزی را از حالی به حالی ببرد. حالی به حالی بردن هم انواع و اقسام است؛ در کلیات، در جزئیات. وقتی به کلی مطلب رسیدیم، انواع آن را عرض می‌کنیم. «تصریف الریاح»[1]؛ خدای متعال باد را از اینجا به آنجا می‌برد. «نصرّف الآیات»[2]؛ برای بندگانش آیات مختلف را بیان می‌کند. ببینید هم «تصریف الآیات» داریم و هم «تصریف الریاح» داریم. اینها یک فرق‌هایی دارد که وقتی به معنای کلی جمله رسیدیم، عرض می‌کنم.

---

[1]. سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۵.

[2]. سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۰۵.

«ذات» به‌معنای صاحب و ماهیت

پس «صرف»، از حالی به حالی بردن است. «تصریف»، ایجاد تغییری و دگرگونی در چیزی است. «الذواتِ»، اصل کلمه «ذات» به معنای صاحب است. «ذو و ذات». «ذات»، مونث «ذو» است. «ذو» یعنی صاحب، «ذات» هم یعنی صاحب. چون بالاترین چیزی که صاحب چیزی است، خودش است، می‌گوییم: «ذات الشیء». یعنی خودش. بالاترین چیزی که هر چیزی صاحب آن است، خودش است. «ذات» به‌معنای صاحب به کار رفته است. برای چه؟؛ برای ماهیت شیء. انواع و اقسامی هم دارد. جلوتر هم شاید صحبتش شده است. کلمه‌ی «ذوات» کاربردهای بسیاری متفاوتی دارد.

الآن که حضرت علیه السلام در اینجا می‌فرمایند: «تصریف الذوات» از باب استعمال لفظ در اکثر از یک معنا است که چند وجه دارد. ان شاء اللّه وقتی برگشتیم، کل جمله را بررسی می‌کنیم. «ذات»، یعنی اشیاء، امور، چیزها. معنای واضحی دارد که در کل جمله عرض می‌کنم. فعلاً این برای مفردات و تحلیل صرفی کلام حضرت بود.

شاگرد: «ابتدع» نسبت به «بدع» مبالغه هم دارد؟ از باب زیادة المبانی ... .

استاد: درست است. اگر «فابتدع» به معنای مطاوعه باشد که ربطی به این جمله ندارد. در اینجا فاعل «ابتدع» خدای متعال است. «ابتدع» یعنی «خلقه» و چون در اینجا در «ابتدع»، مزید عنایت به کار رفته است، یعنی «بدیعی» را با عنایت خاص و به نحو بالاترین بداعت، ابتدع. زیادة المبانی تدل علی زیادة المعانی.